

گستره اختیارات حاکم اسلامی در جایگاه ولی دم

مریم صفایی* / عباسعلی سلطانی** / حسین ناصری مقدم***

چکیده

با توجه به لزوم جلوگیری از هدر رفتن خون انسان، خداوند به طور قهری حاکم را ولی کسی قرار می‌دهد که ولی ندارد. اما آیا تمام اختیاراتی که برای اولیای دم وجود دارد، برای حاکم نیز ثابت است؟ و او نیز در جایگاه ولی دم می‌تواند آنها را اعمال کند و از قصاص به دیه و یا بدون آن رضایت دهد یا خیر؟ در این مسئله دو دیدگاه مشهور و غیر مشهور وجود دارد: مطابق دیدگاه مشهور، حاکم همچون دیگر اولیای دم با استناد به دو روایت ابی ولاد می‌تواند در مقابل اخذ دیه، از قصاص گذشت کند، لیکن حق عفو بلاعوض را ندارد. اما دیدگاه دوم، قائل به جواز عفو بلاعوض نیز می‌باشد. این مقاله علاوه بر بیان دو دیدگاه فوق، به بیان نظر اهل سنت - که مطابق دیدگاه مشهور است - و دیدگاه قانونگذار نیز می‌پردازد و سپس با تأمل در دیدگاه مشهور و با توجه به روایتی که امام را عاقله شخص بلاوارث تلقی می‌کند و همچنین نتیجه انضمام روایاتی که از یک سو دیه بلاوارث را جزء انفال دانسته و از طرف دیگر انفال را حق امام می‌داند، دیدگاه غیر مشهور را تقویت می‌کند.

کلیدواژه: امام، حاکم، ولی دم، قصاص، دیه، عفو بلاعوض

* دانشجوی دکترای فقه و حقوق اسلامی دانشگاه فردوسی مشهد، نویسنده مسئول safae.maryam@yahoo.com

** استادیار فقه و حقوق اسلامی دانشگاه فردوسی مشهد

*** دانشیار فقه و حقوق اسلامی دانشگاه فردوسی مشهد

تاریخ وصول: ۹۰/۱۲/۲۲ - پذیرش نهایی: ۹۲/۳/۱

طرح مسأله

از دیدگاه قرآن کریم ولایت و حاکمیت مطلق از آن خداوند متعال است. «...وهیچ کس جز او ولی انسان‌ها نیست و کسی را در حکم خود شریک نمی‌گیرد.»^۱ (کهف/۲۶). اما خداوند بر طبق مشیت خود، این ولایت و حاکمیت را بر اساس لیاقت‌هایی که در برخی بندگان وجود دارد به آنان می‌سپارد. «ای داوود! ما تو را در زمین جانشین کردیم پس بین مردم به حق داوری کن.»^۲ (ص/۲۶). در دین اسلام نیز این حاکمیت به پیامبر اکرم (ص) تفویض گردیده و از طریق آیاتی همچون «پیامبر به مؤمنان از خود آنها سزاوارتر است...»^۳ (احزاب/۶). «ای اهل ایمان، خدا و رسول و فرمانداران از طرف خدا و رسول را اطاعت کنید»^۴ به مردم اعلام شده است. پیامبر نیز به اعتقاد شیعه بر اساس ادله‌ای همچون نص متواتر غدیر، این ولایت الهی را به حضرت علی (ع) اعلام کرده است. سپس این ولایت از امیرالمومنین علی (ع) به یازده نفر از فرزندان ایشان منتقل شده و امروزه از آن امام دوازدهم (عج) است، اما چون از نظرها غایب است بر اساس ادله‌ای که - نیازی به ذکر آن نیست - پس از غیبت کبری، فقیه جامع‌الشرائط^۵ که دارای سه عنصر فقاقت، تقوی و کفایت است به نیابت از امام (ع) که مأذون به اذن عام است عهده‌دار ولایت و حکومت بر مسلمین می‌باشد.^۶ «بنگرید به کسی از شما که حدیث ما را نقل می‌کند ... من او را قاضی قرار دادم پس در خصومت به وی رجوع کنید»^۷ (من لا یحضره الفقیه/۲/۳).

در اصل پنجم قانون اساسی آمده است: «در زمان غیبت حضرت ولی‌عصر (عج) در جمهوری اسلامی ایران ولایت امر و امامت امت بر عهده فقیه عادل و با تقوی، آگاه به

۱- «...ما لهم من دونه من ولی و لا یشرک فی حکمه احدا.» (کهف/۲۶).

۲- «یا داوود انا جعلناک خلیفه فی الارض فاحکم بین الناس بالحق...» (ص/۲۶).

۳- «...النبی اولی بالمومنین من انفسهم...» (احزاب/۶).

۴- «یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم...» (نساء/۵۹).

۵- مطابق اصل یکصد و نهم قانون اساسی شرایط و صفات رهبر عبارتند از: ۱- صلاحیت علمی لازم برای افتاء در ابواب مختلف فقه. ۲- عدالت و تقوی لازم برای رهبری است. ۳- بینش سیاسی و اجتماعی، تدبیر، شجاعت، مدیریت، قدرت کافی برای رهبری. در صورت تعدد واجدین شرایط فوق، شخصی که دارای بینش فقهی و سیاسی قوی‌تر باشد مقدم است.

۶- «لان الفقیه منصوب من قبلهم (علیهم‌السلام) فی جمیع الامور الشرعیه» (رسائل/۱/۱۵۳).

۷- «انظروا الی من کان منکم قد روی حدیثنا... فانی قد جعلته علیکم قاضیا فتحاکموا الیه.»

زمان، شجاع، مدیر و مدبر است که طبق اصل یکصد و هفتم عهده دار آن می‌گردد». چنین فردی که مطابق اصل یکصد و هفتم از طریق مجلس خبرگان انتخاب می‌شود ولایت امر و همه مسئولیت‌های ناشی از آن را بر عهده دارد. ایشان نیز به دلیل گستردگی قلمرو مسئولیت‌ها، برخی را به مناسبت به افراد واجد شرایط واگذار می‌نماید.

یکی از این مسئولیت‌ها که در حیطة وظایف قضائی حاکم است، مسئولیت وی در قبال مقتول فاقد ولی دم بر اساس «من لا ولی له فالحاکم ولیه» (اللمعه الدمشقیه/۲۶۷) می‌باشد. اما بحث از ولی دم، زمانی مطرح می‌شود که قتلی صورت گرفته باشد. قتل نفس ادامه حیات آدمی که حق طبیعی هر فردی است را قطع می‌کند و ضربه غیر قابل جبرانی بر بازماندگان وی وارد می‌سازد و بعلاوه حیات و آرامش جامعه را به خطر می‌اندازد؛ به همین دلیل است که خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «... هر کسی که نفس محترمه‌ای یا بی آن که فساد و فتنه‌ای در روی زمین کند، به قتل رساند مثل آن باشد که همه مردم را کشته است...»^۱ (مائده/۳۲). جرم قتل نفس به اندازه‌ای سنگین است که خداوند، قتل یک انسان را به منزله قتل همه انسانها قرار داده است و به همین دلیل برای اولیای وی حقی قائل شده تا آن گونه که بخواهند با قاتل به قصاص یا مصالحه به دیه رفتار کنند «... و کسی که مظلوم کشته شود برای ولی او سلطه (بر قاتل) قرار دادیم...»^۲ (اسراء/۳۳). هر چند مطابق نظر مشهور فقهای امامیه،^۳ حکم اولیه قتل عمد، قصاص است و خداوند با نزول آیاتی همچون «... ای اهل ایمان درباره کشتگان برای شما (حکم) قصاص (چنین) معین گشته است مرد آزاد در مقابل مرد آزاد...»^۴ (بقره/۱۷۸)، به ثبوت قصاص حکم نموده است؛ اما به

۱- «... من قتل نفسا بغير نفس او فساد فی الارض فکانما قتل الناس جميعاً...» (مائده/۳۲)

۲- «... و من قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطاناً...» (اسراء/۳۳).

۳- مختلف الشیعه/۵/۲۷۴. بر خلاف نظر مشهور که حکم اولیه قتل عمد را قصاص می‌دانند، ابن جنید بر این باور است که ولی دم بین قصاص و اخذ دیه یا عفو بلا عوض مخیر است (به نقل از مختلف الشیعه/۹/۲۷۴). مطابق قول مشهور، دیه به مصالحه ثابت می‌شود بنابراین بر طبق این نظر اگر قاتل به دیه رضایت ندهد و جان خود را تسلیم ولی دم نماید اولیای دم بدون رضایت قاتل نمی‌توانند به اخذ دیه اقدام کنند در حالی که مطابق قول ابن جنید چنانچه ولی دم خواهان دیه باشد قاتل به پرداخت دیه الزام می‌شود. حنفی از اهل سنت (المبسوط/۲۶/۶۰) و مالکی (المدونه الکبری/۶/۴۲۶) مطابق قول مشهور امامیه عمل کرده‌اند اما شافعی در این خصوص دو قول دارد: قول اول همانند دیدگاه مشهور است اما در قول دوم می‌گوید: ولی دم بین قصاص و اخذ دیه مخیر است (المجموع/۱۸/۴۷۴).

۴- «... یا ایها الذین امنو کتب علیکم القصاص فی القتلی الحر بالحر...» (بقره/۱۷۸).

دنبال این حکم، آنجا که می‌فرماید: «... و هر کسی که از جانب برادر(دینی) اش (یعنی صاحب خون) چیزی (از حق قصاص) به او گذشت شود باید از راه پسندیده پیروی کند و در کمال رضا و خشنودی دیه را به ولی مقتول ادا کند...»^۱ (همان)، مصالحه به دیه را نیز جایز دانسته است تا جایی که به گذشت از قصاص تشویق می‌کند و آن را کفاره گناهان قرار می‌دهد: «... و هر گاه کسی از آن (قصاص) در گذرد (و به دیه راضی شود)، پس آن، کفاره (گناهان) او خواهد بود...»^۲ (مائده/۴۵). اما حق قصاص یا مصالحه به دیه به افرادی داده شده که در اصطلاح فقه جزا، اولیای دم نام دارند و آنها کسانی هستند که در هنگام فوت شخص، تمامی اموال و حقوق قابل انتقال او را به ارث می‌برند، بنابراین اولیای دم، همان وارثانند به جز زوج و زوجه که از خویشان سببی تلقی می‌شوند و ارث می‌برند اما حق قصاص ندارند. و در فرضی که مقتول، فاقد خویشان نسبی در تمامی طبقات باشد با توجه به اهمیت موضوع که ناشی از کرامت انسانی است و این که بر طبق روایات متعدد، خون آدمی هدر نمی‌رود (الاصول من الکافی/۳۶۴/۷) شارع را بر آن داشته تا این حق را به امام یا حاکمی که زمام امور مسلمین را به منظور اجرای احکام الهی و دستیابی جامعه اسلامی به عدالت به دست دارد اعطا کند. فقیهان نیز با عباراتی همچون «من لا ولی له فالامام (ع) ولی دمه» (شرائع الاسلام/۱۰۴۵/۴)، «الامام ولی من لا اقارب له» (تحریر الاحکام/۲/۲۷۷) و «من لا ولی له فالحاکم ولیه» (اللمعه دمشقیه/۲۶۷)، به ثبوت ولایت امام یا حاکم نسبت به مقتول فاقد ولی، تصریح نموده‌اند؛ البته برخی فقیهان به جای کلمه «امام» یا «حاکم» از اصطلاح «سلطان» برای بیان این معنا استفاده کرده‌اند (المقنعه/۷۴۳؛ الکافی فی الفقه/۳۸۹؛ مسالک الافهام/۱۴۶/۷). در کتب روایی اهل سنت نیز روایتی با عبارت «السلطان ولی من لا ولی له» (سنن ابی داوود/۴۶۳/۱؛ سنن ترمذی/۲/۲۸۱)، دیده می‌شود. در هر حال، مراد از همه این عبارات آن است که زمامدار امور مسلمین، ولی دم کسی است که ولی ندارد.

این پژوهش با هدف تبیین حدود اختیارات حاکم، به این سؤال پاسخ می‌دهد که آیا امام یا حاکمی که در جایگاه ولی دم قرار می‌گیرد، می‌تواند از قصاص به دیه مصالحه نماید و یا به طور کلی از دیه گذشت کند یا خیر؟ و در پاسخ به این پرسش با بکارگیری روش تحلیلی و استفاده از اسناد موجود، ابتدا دیدگاه مشهور را مبنی بر جواز مصالحه به دیه و عدم جواز عفو بلا عوض بیان کرده و دلیل آن را مطرح می‌نماید و سپس به بیان دیدگاه غیر

۱- «... فمن عفی له من اخیه شیء فاتباع بالمعروف و اداء الیه باحسان...» (بقره/۱۷۸).

۲- «... فمن تصدق به فهو کفاره له...» (مائده/۴۵).

مشهور مبنی بر جواز صلح به دیه و عفو بلا عوض پرداخته و به ذکر ادله آن می‌پردازد و در ضمن بیان دو دیدگاه موجود، به نظر اهل سنت که مطابق قول مشهور است نیز اشاره می‌نماید و در پایان بیان اقوال، به ذکر دیدگاه قانون‌گذار می‌پردازد و در نهایت با بررسی دیدگاه‌ها با ذکر ادله‌ای، دیدگاه غیر مشهور را تقویت می‌کند.

جواز یا عدم جواز صلح به دیه یا عفو بلا عوض از سوی حاکم

همان‌طور که ذکر شد در خصوص مسئله مورد نظر، فقیهان امامیه دو دیدگاه مشهور و غیر مشهور دارند:

۱- دیدگاه امامیه

الف. دیدگاه مشهور: جواز صلح به دیه و عدم جواز عفو بلاعوض مشهور فقیهان بر این باورند که امام یا حاکمی که در جایگاه ولی دم قرار می‌گیرد می‌تواند در مقابل دیه، از قصاص عفو نماید، لیکن این گروه نیز خود بر دو دسته تقسیم می‌شوند: دسته‌ی اول با ذکر عبارت «فان شاء قتل و ان شاء اخذ دیه» و مانند آن به تخییر امام بین قصاص و اخذ دیه حکم می‌کنند (المقنع/۵۳۶؛ المقنع/۷۴۳؛ الکافی فی الفقه/۳۸۹؛ النهایه/۶۷۲؛ المذهب/۱۶۲/۲؛ غنیه النزوع/۴۰۷؛ تبصره المتعلمین/۲۲۷؛ مسالک الافهام/۴۱/۳؛ مجمع الفائده و البرهان/۴۷۲/۱۴؛ کشف اللثام/۳۶۲/۹؛ جواهر الکلام/۴۳/۳۹؛ مبانی تکمله المنهاج/۱۳۲/۲؛ فقه الصادق/۳۴۷/۲۶)، و دسته‌ی دوم نیز دیگر با افزودن قید «مع التراضی» به حق امام یا حاکم به مصالحه به دیه تصریح دارند (شرائع - الاسلام/۸۱۶/۴؛ المختصر النافع/۲۵۷؛ تحریر الاحکام/۲۷۷/۲؛ المذهب البارع/۳۵۵/۴؛ مستند الشیعه/۵۲/۱۹).

لازم به ذکر است که اگر مراد گروه اول، به جهت عدم ذکر قید «مع التراضی» آن باشد که رضایت قاتل در تبدیل قصاص به دیه شرط نیست و قصاص یا دیه به نظر حاکم بستگی دارد در این صورت با اختیار دیه توسط حاکم، قاتل به پرداخت دیه ملزم می‌شود و در صورت امتناع، حاکم می‌تواند به استناد «الحاکم ولی الممتنع» (مسالک الافهام/۴۳/۴) یا «السلطان ولی الممتنع» (کتاب مکاسب/۲۱۶/۶)، وی را به پرداخت دیه الزام نماید. در غیر این صورت همانند نظر گروه دوم، حکم اولیه قتل عمد، قصاص است و با مصالحه که رضایت ولی دم و قاتل در آن شرط است به دیه تبدیل می‌شود و در صورت استنکاف قاتل از پرداخت دیه، هیچ مرجعی نمی‌تواند وی را به پرداخت دیه الزام نماید. اما ظاهراً گروه اول نیز

همانند گروه دوم، رضایت قاتل در تبدیل قصاص به دیه نیز شرط می‌دانند، چون آنها در مبحث لزوم رضایت ولی‌دم در تبدیل قصاص به دیه، شرط رضایت قاتل نیز افزوده‌اند. در هر حال مطابق این دیدگاه، حاکم می‌تواند در مقابل دیه از قصاص عفو نماید اما حق گذشت بلاعوض را ندارد، چون به تعبیر این گروه، «هو حق لجميع المسلمين» (النهایه/۶۷۱؛ المهدب/۱۶۲/۲).

ب. دیدگاه غیر مشهور: جواز صلح به دیه و عفو بلاعوض

در مقابل قول مشهور، نظر ابن ادریس قرار دارد که ایشان بر این باور است که امام چون ولی‌دم مقتول فاقد ولی است همانند دیگر اولیای دم علاوه بر این که حق مصالحه به دیه را دارد حق عفو بلاعوض را نیز دارد. وی بعد از نقل کلام شیخ طوسی در «النهایه» مبنی بر عدم جواز عفو از سوی حاکم، می‌گوید: این قول صحیح نیست چون امام ولی مقتول مذکور (فاقد ولی) است ایشان اگر بخواهد می‌تواند قاتل را به قتل رساند و اگر بخواهد می‌تواند عفو بلاعوض کند و در صورتی که امام و قاتل به دیه رضایت دهند دیه‌ی مزبور، حق امام است نه بیت‌المال مسلمین، چون نزد ما (امامیه) دیه به کسی می‌رسد که مال و ترکه را به ارث می‌برد غیر از کلاله مادری، چون کلاله مادری دیه و قصاص را به ارث نمی‌برند و بنابراین با قتل شخص بلا وارث دیه از آن امام مسلمین است، چون جنایت چنین مقتولی بر امام است زیرا که امام در حکم عاقله‌ی وی به حساب می‌آید (السرائر/۳/۳۳۶). شهید اول نیز عدم جواز عفو را با «قیل» و فعل مجهول بیان کرده است (اللمعه‌الدمشقیه/۲۶۷) و چون بیان کلام متضمن حکم، با قول «قیل» دلالت بر ضعیف بودن عقیده مزبور از نظر متکلم دارد به همین دلیل، شهید ثانی به دنبال بیان شهید اول می‌گوید: «چون مصنف عدم جواز عفو را با «قیل» بیان کرده ظاهراً به جواز عفو بلاعوض تمایل دارد» (الروضه البهیة/۱۰/۲۸۸).

ادله دیدگاه مشهور و غیر مشهور

الف: دلیل دیدگاه مشهور: مهمترین دلیلی که مستند قول مشهور مبنی بر جواز اخذ دیه و عدم جواز عفو بلاعوض، قرار گرفته است دو روایت زیر است:
روایت نخست: روایت ابی ولاد. وی می‌گوید: «امام صادق(ع) در مورد مردی که کشته شده و هیچ ولی غیر از امام ندارد فرمودند: امام نمی‌تواند قاتل را بدون عوض عفو کند، بر امام است که یا قاتل را به قتل رساند و یا به اخذ دیه اقدام نماید و آن را در بیت‌المال

مسلمین قرار دهد، چون جنایت چنین مقتولی (فاقد ولی) بر امام است، پس دیه وی نیز برای امام مسلمین خواهد بود» (من لایحضره الفقیه/ ۴/ ۱۰۷؛ وسائل الشیعه/ ۹۴/ ۱۹).
 روایت دوم: روایت دیگر ابی ولاد، وی می گوید: «از امام صادق (علیه السلام) در مورد مرد مسلمانی که مسلمان دیگر را به طور عمدی به قتل رسانده پرسیدم که مقتول، اولیای مسلمان ندارد اما دارای خویشاوندانی از اهل ذمه است، در پاسخ فرمودند: بر امام است که اسلام را بر خویشان مقتول عرضه کند؛ هر کسی که اسلام را اختیار کرد او ولی دم مقتول خواهد بود آنگاه قاتل به وی داده می شود تا اگر بخواهد او را به قتل رساند و اگر بخواهد عفو کند و یا به اخذ دیه اقدام نماید و در صورتی که هیچ کدام، اسلام را اختیار نکردند، امام ولی - دم مقتول خواهد بود و او می تواند قصاص کند یا دیه بگیرد آن گاه آن را در بیت المال مسلمین قرار دهد، چون جنایت چنین مقتولی بر امام است پس دیه وی نیز برای امام مسلمین خواهد بود (ابی ولاد می گوید:} در مورد عفو بلاعوض پرسیدم فرمود: این، حق تمامی مسلمین است و بر امام است که یا قاتل را به قتل رساند یا دیه بگیرد و حق عفو ندارد. (وسائل الشیعه/ ۹۳/ ۱۹). ابن بابویه نیز این روایت را در کتاب «علل الشرائع» نقل کرده، اما عدم جواز عفو را در ذیل آن نیآورده است. (علل الشرائع / ۵۸۱/ ۲).

مطابق صریح این دو روایت، امام، ولی دم مقتول فاقد خویشان نسبی است اما همچون دیگر اولیای دم حق عفو بلاعوض را ندارد بلکه می تواند در برابر دیه، از قصاص گذشت نماید به جهت این که دیه وی حق جمیع مسلمین است و امام نمی تواند حق آنها را ساقط کند، چون مقتول مزبور، اگر مرتکب جنایت خطای محض می شد در مواردی، امام

۱- قال ابو عبدالله (علیه السلام)، فی رجل یقتل و لیس له ولی الا الامام: انه لیس للامام ان یعفو، له ان یقتل او یاخذ الدیه فیجعلها فی بیت مال المسلمین، لان جنایه المقتول کانت علی الامام و کذلک تکون دیته لامام المسلمین (من لایحضره الفقیه/ ۴/ ۱۰۷؛ وسائل الشیعه/ ۹۴/ ۱۹).

۲- عن ابی ولاد الحنات قال: (سالت) اباعبدالله (علیه السلام) عن رجل مسلم قتل رجلا مسلما {عمدا} فلم یکن للمقتول اولیاء من المسلمین الا اولیاء من اهل الذمه من قرابته فقال: علی الامام ان یرض علی قرابته من اهل بیته {دینه} الاسلام، فمن اسلم منهم فهو ولیه یدفع القاتل الیه فان شاء قتل و ان شاء عفا و ان شاء اخذ الدیه فان لم یسلم احد کان الامام ولی امره فان شاء قتل و ان شاء اخذ الدیه فجعلها فی بیت مال - المسلمین لان جنایه المقتول کانت علی الامام فکذلک تکون دیته لامام المسلمین، قلت فان عفا عنه الامام، فقال انما هو حق لجمیع المسلمین و انما علی الامام ان یقتل او یاخذ الدیه و لیس له ان یعفو (وسائل الشیعه/ ۹۳/ ۱۹).

باید دیه جنایت او را از بیت‌المال پرداخت می‌کرد^۱ حال نیز که چنین شخصی کشته شده، دیه وی نیز حق همه مسلمین است پس باید وارد خزانه مسلمین یعنی بیت‌المال گردد و امام حق گذشت از آن را ندارد. همچنان که اشاره گردید عده زیادی از فقیهان طبق این روایات حکم کرده‌اند. شهید ثانی می‌گوید: «این قول بین اصحاب مشهور و نزدیک به اجماع است» (مسالک الافهام/۴۶۸/۱۵؛ الروضه البهیة/۲۸۸/۱۰).

مطابق این روایات که مستند حکم فقیهان قرار گرفته، علت این که امام یا حاکم حق عفو بلا عوض را ندارد آن است که دیه مقتول مزبور، حق امام نیست بلکه حق تمامی مسلمین است از آن جهت که جنایات چنین مقتولی بر عهده امام نمی‌باشد و از اموال امام پرداخت نمی‌گردد بلکه از اموال جمیع مسلمین که همان بیت‌المال است داده می‌شود.

ب. ادله دیدگاه غیر مشهور: دو دلیل زیر می‌تواند مستند قول غیر مشهور مبنی بر

جواز صلح به دیه و عفو بلا عوض قرار گیرد:

دلیل اول: در روایتی از پیامبر آمده است: «من وارث کسی هستم که وارث ندارد و عاقله او به حساب می‌آیم و از او ارث می‌برم»^۲ (سنن ابن ماجه/۸۷۹/۲). این سخن هیچ دلالتی بر این که جمیع مسلمین در عاقله بودن چنین شخصی شراکت دارند نمی‌کند بلکه به صراحت، امام را عاقله و وارث شخص بلاوارث معرفی می‌کند از طرفی عاقله تلقی شدن شخص، به این معناست که حقی که اولاً و بالذات به مقتول تعلق دارد در صورت وجود خویشان نسبی به آنان منتقل می‌شود و آنها در اعمال این حق آزادند و هر گونه که بخواهند می‌توانند با قاتل به قصاص و یا اخذ دیه و یا گذشت از هر دو، رفتار نمایند. حال که این حق در صورت فقدان خویشان نسبی به کسی منتقل می‌شود که نسبت به صاحب اصلی حق، شایسته‌تر بوده^۳ و به مواضع عفو آگاه‌تر است، چگونه اختیارات ایشان در اعمال این حق

۱- «من قتل خطأ و لم تکن له عاقله تؤدی عنه الدیه، اداها هو من ماله، فان لم یکن مال و لا حیلہ فیہ اداها عنه السلطان من بیت‌المال» (المقنعه/۷۴۳؛ الکافی فی الفقه/۳۹۵؛ المراسم العلویه/۲۴۲؛ النهایه/۷۳۷؛ المهذب/۴۵۸/۲؛ غنیه النزوع/۴۱۳؛ قواعد الاحکام، ۷۱۲/۳؛ ریاض المسائل/۱۸۱/۱۴؛ جواهر الکلام/۲۶/۴۳). مطابق این حکم در صورت فقدان عاقله و عدم تمکن مالی قاتل، بیت‌المال مسئولیت پرداخت دیه را دارد. اما برخی دیگر در فرض فقدان عاقله به طور کلی حتی در صورت تمکن مالی قاتل نیز بیت‌المال را در مقابل دیه مسئول می‌دانند (المبسوط فی فقه الامامیه/۱۷۴/۷؛ السرائر/۳۳۵/۳؛ تحریر الوسیله/۶۰۲/۲).

۲- «انا وارث من لا وارث له اعقل عنه و ارثه» (سنن ابن ماجه/۸۷۹/۲).

۳- «النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم» (احزاب/۶).

محدودتر شده و مجاز به عفو مطلق نمی‌باشد طبق این استدلال، حتی اگر دیه حق مسلمین باشد نه امام، باز هم ایشان می‌توانند در صورت صلاح‌دید حتی بدون اخذ دیه از قاتل عفو نمایند، چون ایشان به جواز عفو اولی‌تر می‌باشند. شهید ثانی بعد از نقل این اولویت، آن را اجتهاد در مقابل نصّ قلمداد می‌کند (الروضه البهیة/۱۰/۲۸۸؛ مسالک الافهام/۱۵/۴۶۹). صاحب جواهر نیز دیدگاه ابن ادریس را اجتهاد در مقابل نصّ مورد عمل اصحاب می‌داند (جواهر الکلام، ۴۳/۳۹).

دلیل دوم: دلیل دیگری که می‌تواند مستند قول غیر مشهور قرار گیرد نتیجه دو دسته روایاتی است که دسته اول، ماترکِ شخص بلا وارث را جزء انفال دانسته^۱ (الاستبصار/۴/۱۹۶) و دسته دیگر، انفال را حق رسول خدا و پس از ایشان حق امام می‌داند.^۲ (وسائل الشیعه/۶/۳۷۴ و ۹/۹۳۵). نتیجه انضمام روایات یاد شده می‌تواند دلیلی باشد بر قول غیر مشهور، مبنی بر این که دیه حق امام است و ایشان حق تصمیم‌گیری در مورد آن را دارد و در صورت صلاح‌دید می‌تواند آن را ساقط کند با این توضیح که دیه، جزء ماترک است و ماترکِ شخص بلا وارث نیز، مطابق روایت ذکر شده حق امام است پس امام حق تصمیم‌گیری در مورد آن را دارد. فقیهان نیز بر طبق روایات یاد شده عمل کرده و میراث بلا وارث را جزء انفال به حساب آورده و انفال را نیز حق امام دانسته‌اند (النهاییه/۱۹۹؛ السرائر/۱/۴۹۸؛ المختصر النافع/۶۴؛ تحریر الاحکام/۱/۴۴۳؛ الدروس الشرعیة/۱/۲۶۳؛ الروضه البهیة/۲/۸۵).

۲- دیدگاه اهل سنت

اهل سنت نیز در خصوص مسئله مورد بحث، ضمن تصریح به ولایت امام یا سلطان نسبت به مقتول فاقد ولیّ، بر این باورند که امام یا سلطان یا حاکم می‌تواند از قصاص در مقابل دیه گذشت کند اما حق عفو بلاعوض را ندارد به این دلیل که دیه، حق تمامی

۱- من مات و لیس له وارث من قرابه و لا مولی عتاقه ضمن جریرته فماله من الانفال (الاستبصار/۴/۱۹۶).
به اموالی همچون زمین‌هایی که بدون جنگ فتح شده‌اند، قله‌ی کوه‌ها، کوهپایه‌ها و میراث بلا وارث انفال می‌گویند (الروضه البهیة/۲/۸۴).

۲- امام صادق (ع) می‌فرماید «... و اما الفیء و الانفال و هو خالص لرسول الله (ص)» (وسائل الشیعه/۶/۳۷۴) و در روایتی دیگر از ایشان آمده است: «نحن قوم فرض طاعتنا، و لنا الانفال و لنا صفو المال» (همان/۹/۵۳۵).

مسلمین است و امام نمی‌تواند حق همه مسلمین را از بین ببرد و آن را ساقط نماید (بدائع الصنائع/۲۴۵/۷؛ کشف القناع/۵/۱۳۶؛ المبسوط/۱۰/۲۱۹؛ المجموع/۱۸/۴۷۴).

۳- دیدگاه قانونگذار ایران

در ماده ۲۶۶ قانون مجازات آمده است: «اگر مجنی‌علیه ولی نداشته باشد و یا به او دسترسی نباشد ولی دم او، ولی امر مسلمین است و رئیس قوه قضائیه با استیذان از ولی امر و تفویض اختیار به دادستان‌های مربوطه نسبت به تعقیب مجرم و تقاضای قصاص یا دیه حسب مورد اقدام می‌نماید».

همچنان که در مطالب گذشته اشاره شد به دلیل گستردگی قلمرو مسئولیت ولی امر، ایشان می‌تواند به مناسبت، مسئولیت‌های خود را به افراد شایسته تفویض کند مسئله مورد نظر نیز، چون جزء مسئولیت‌های قضائی ایشان است آن را به رئیس قوه قضائیه واگذار نموده، ایشان نیز می‌تواند آن را به دادستان‌های مربوطه تفویض کند. ماده فوق ضمن بیان این مطلب، دستور به تقاضای قصاص یا اخذ دیه حسب مورد داده است؛ به عبارت دیگر مراد آن است که اگر مورد، از مصادیق قتل عمد مستوجب قصاص تلقی شود باید همان را تقاضا کرد و اگر از مصادیق غیر عمد و مستوجب دیه باشد باید نسبت به اخذ دیه اقدام نمود اما در خصوص جواز مصالحه به دیه و یا عفو بلا عوض ساکت است.

بحث و بررسی دیدگاه‌های مشهور و غیر مشهور

در خصوص مسئله مورد بحث، هر دو گروه بر این عقیده‌اند که امام حق گذشت از قصاص و تبدیل آن به دیه را دارد، چون در عبارات برخی فقیهان به صراحت به این مطلب مبنی بر این که در قتل عمد، امام حق مصالحه به دیه را دارد اشاره شده است (النهایه/۷۳۹؛ المهذب/۲/۱۶۲؛ المختصر النافع/۲۵۱؛ تبصره المتعلمین/۲۲۷؛ المهذب البارع/۴/۳۳۵؛ کشف اللثام/۱۱/۴۴۶؛ جواهر الکلام/۴۳/۳۳۵). اما اختلاف این دو گروه در عفو از دیه است که طبق دیدگاه مشهور، امام حق گذشت از دیه را ندارد اما مطابق نظر غیر مشهور، امام می‌تواند از دیه نیز عفو نماید.

بیان قول حق، در گرو پاسخ به این سؤال است که آیا دیه، حق جمیع مسلمین است و وارد بیت‌المال مسلمین می‌گردد یا حق امام بوده و از مصادیق بیت‌المال امام تلقی می‌شود؟ نظر اول بر اساس دو روایت ذکر شده از ابی ولاد، آن را حق جمیع مسلمین و در نتیجه غیر

قابل عفو از جانب امام می‌داند اما دیدگاه دوم، چون ماترکِ شخص بلا وارث از جمله دیه را، حق امام دانسته است، بنابراین وی را در عفو از آن مجاز می‌داند اما با بررسی دیدگاه فقیهان از جمله پیروان نظر مشهور - در خصوص این که دیه جزء ماترک است و اموال بلا وارث، جزء انفال بوده و انفال نیز حق امام است و همچنان که خواهیم گفت با حق جمیع مسلمین از جمله اراضی مفتوحه العنوه^۱ که حق همه مسلمانان است و اختیارات امام در مورد آن محدود است تفاوت دارد به نظر می‌رسد دیدگاه غیر مشهور مبنی بر جواز عفو امام از دیه‌ی بلا وارث قوی‌تر است.

- تقویت دیدگاه غیر مشهور: در تقویت این نظریه، می‌توان گفت اولاً- روایات ابی‌ولاد که مورد استناد مشهور قرار گرفته بر خلاف روایاتی است که میراث بلا وارث را حق امام می‌داند، چون روایات اخیر که به برخی از آن، در ادله نظر غیر مشهور بیان گردید اشاره- ای به این که دیه حق جمیع مسلمین بوده، نشده است بلکه روایات مزبور حکایت از آن دارد که دیه مقتول فاقد ولی، حق امام است.^۲ و چون تمامی فقیهان بر اساس روایات اخیر حکم کرده و دیه را حق امام دانسته‌اند و از سوی دیگر عده‌ای از فقیهان، روایات دالّ بر اختصاص دیه به جمیع مسلمین را حمل بر تقیه نموده‌اند، روایات معارض با روایات مورد استناد مشهور ترجیح دارد. (وسائل الشیعه / ۱۷ / ۵۵۰؛ بلغه الفقیه / ۴ / ۲۱۳)؛ ثانیاً- عمل مشهور به این روایات با نظر آنان در باب میراث بلا وارث کاملاً مغایر است، چون آنان ارث بلاوارث را حق امام می‌دانند (المقنعه / ۲۰۷؛ النهایه / ۶۸۱؛ المهدب / ۲ / ۱۵۴؛ الدروس الشرعیه / ۲ / ۳۷۷؛ ارشاد الاذهان / ۲ / ۱۲۶، المختصر النافع / ۲۵۷).

برای روشن شدن این مطلب به برخی از عبارات فقیهان اشاره می‌گردد:

۱. شیخ طوسی بعد از بیان این که مال بلاوارث به بیت‌المال اختصاص دارد می‌گوید: «هر جائی که مالی برای بیت‌المال باشد نزد فقیهان و نزد ما برای امام است، اگر امام عادل یافت گردد به ایشان تحویل داده می‌شود در غیر این صورت باید همانند دیگر اموال امام برای ایشان نگهداری شود... و اگر مال مزبور در مصالح مسلمین هزینه شود دلیلی بر براءت ذمه وجود ندارد» (الخلاف / ۴ / ۲۳).
۲. میراث کسی که وارث ندارد به بیت‌المال منتقل نمی‌شود بلکه به امام اختصاص دارد (همان / ۴ / ۲۲).

۱- به زمین‌هایی که مسلمین با جنگ و غلبه بر کفار، آن را فتح کرده‌اند اراضی مفتوحه العنوه می‌گویند.

۲- البته امام، اموال مزبور را در راه جمیع مسلمین هزینه می‌کند اما حق تصمیم‌گیری در مورد آن را دارد.

۳. میراث کسی که وارث ندارد برای بیت‌المال است و مختص امام است (همان/۲۰۹/۵).

۴. میراث کسی که وارث ندارد برای امام است هرگونه که بخواهد می‌تواند آن را هزینه کند (شرائع الاسلام/۸۵۳/۴).

۵. مشهور آن است که میراث کسی که وارث ندارد مخصوص امام است (مختلف الشیعه/۹۸/۹). حتی در عبارات علامه حلی، تعبیر بیت‌المال امام نیز دیده می‌شود (المختصر النافع/۲۵۶).

تمامی این عبارات حکایت از آن دارد که میراث بلاوارث حق امام است و کسی بدون اذن امام حق تصرف در آن را ندارد در حالی که کلام فقیهان در راستای عمل به روایات ابی ولاد، بر اختصاص دیه به جمیع مسلمین دلالت دارد، در نتیجه تناقض آشکاری بین عبارات آنان دیده می‌شود. از این روی صاحب جواهر نیز در صدد توجیه تناقض بین سخنان فقیهان در باب ارث بلاوارث و مسئله مورد بحث، برآمده و می‌گوید: «یا باید روایات مورد استناد مشهور را که دیه را حق جمیع مسلمین می‌داند طرح کرد و یا تعبیر فقیهان از «بیت‌المال امام» {در باب ارث بلاوارث} را به امامتی حمل کرد که در حقیقت به جمیع مسلمین بازگشت می‌کند (جواهر الکلام / ۴۳/۳۹) بنابراین صاحب جواهر بر وجود تناقض بین سخنان فقیهان در باب ارث بلاوارث و کلام آنان در باب دیه بلاوارث صحه گذاشته و در صدد توجیه آن برآمده است و یک راه توجیه را، طرح روایات دال بر اختصاص دیه مقتول فاقد ولی به جمیع مسلمین می‌داند و راه دیگر را، حمل کلمه «امام» در عبارت بیت‌المال امام به امامتی می‌داند که به جمیع مسلمین بازگشت می‌نماید از این حیث که امام رئیس امت مسلمین است، بنابر توجیه اخیر، بیت‌المال امام، همان بیت‌المال مسلمین است و در تأیید این حمل می‌افزاید: به همین دلیل است که با فوت امام، مالی که از شخص بلاوارث به ایشان رسیده است به وراثتی که ماترک ایشان را به ارث می‌برند نمی‌رسد بلکه به امام دیگر انتقال می‌یابد (همان).

به نظر می‌رسد صاحب جواهر با توجیه اخیر، در صدد تأیید روایات مورد استناد قول مشهور و در نتیجه توجیه نظر آنان است، اما ظاهراً چنین توجیهی نمی‌تواند دیدگاه مشهور را مبنی بر این که دیه حق جمیع مسلمین است و امام حق عفو آن را ندارد تقویت کند، چون اولاً- در برخی عبارات نقل شده‌ی فقیهان به صراحت آمده است «دیه مختص امام است» (الخلاف/۲۳/۴) و در برخی بیانات، عبارت «هرگونه بخواهد می‌تواند آن را هزینه کند» (

شرائع الاسلام/۴/۸۵۳) دیده می‌شود. ثانیاً- انتقال مال بلاوارث به امام بعدی دلیل بر این نیست که مال مزبور، حق جمع مسلمین است به طوری که امام حقی در آن نداشته باشد، چون ابن ادریس نیز که خود قائل است به این که دیه، حق امام است و ایشان اختیار عفو آن را دارد بر این باور است که دیه‌ی مزبور با فوت امام، به وراثت ایشان که دیگر ماترک را به ارث می‌برند نمی‌رسد بلکه به امام بعد از ایشان منتقل می‌گردد (السرائر/۳/۲۶۶)، چون بین اموال شخصی امام که با فوت ایشان به وراثت وی منتقل می‌گردد با اموالی که به جهت منصب امامت، جزء بیت‌المال امام تلقی می‌شود تفاوت است اما در خصوص تفاوت بیت‌المال امام و بیت‌المال مسلمین باید گفت: تفاوت معنایی بین این دو لفظ وجود ندارد، چون فقیهان هر دو لفظ را با اراده یک معنا بکار برده‌اند؛ به عنوان نمونه ابن ادریس که در عبارات خود بیشتر، اصطلاح بیت‌المال امام را بکار می‌برد با این وجود کلمه بیت‌المال مسلمین نیز در نوشته‌های ایشان با همان معنا دیده می‌شود (همان/۳/۳۶۶). همچنین محقق حلی که معمولاً در عبارات خود از اصطلاح بیت‌المال مسلمین استفاده می‌کند لفظ بیت‌المال امام نیز در عبارات ایشان مشاهده می‌گردد (المختصر النافع/۲۵۶). اما شاید بتوان تفاوت آن دو لفظ را این گونه بیان کرد که آن چه بر اساس منصب امامت به امام می‌رسد بیت‌المال امام است و ایشان هرگونه که صلاح بدانند آن را مصرف می‌کند و کسی بدون اجازه ایشان نمی‌تواند در آن تصرف نماید همانند انفال، لیکن از اموالی همچون اراضی مفتوحه العنوه، که اختصاص به جمیع مسلمین دارد می‌توان با اصطلاح بیت‌المال مسلمین تعبیر کرد، چون اموال مزبور حق همه مسلمین است و امام فقط بر آن نظارت دارد و منافع آن را در جهت مصالح مسلمین هزینه می‌کند (الاقتصاد/۳۱۴؛ الخراجیات/۴۶؛ الروضه البهیة/۲/۴۰۳، مسالک الافهام/۳/۵۶). و بر طبق بیان علامه حلی، امام آن را در راه عموم مصرف می‌نماید و خود در آن حقی ندارد (تذکره الفقهاء/۹/۱۸۴). البته انفال نیز در راه مصالح مسلمین هزینه می‌شود اما اختیارات امام در مورد اموال مزبور نسبت به منافع حاصل از اراضی مفتوحه العنوه وسیع‌تر است، چون امام از انفال در هر راهی که صلاح بداند هزینه می‌کند حتی می‌تواند بخشی از آن را به شخص خاصی ببخشد اما در مورد اراضی مفتوحه العنوه صرفاً می‌تواند در راهی که مصالح عموم در آن است مثل راه سازی، مدرسه سازی و چیزهایی که برای عموم قابل استفاده است هزینه کند. برخی از اموال قسم اول با عنوان مالکیت امام یاد کرده‌اند و به اعتبار این که امام(ع) در رأس دولت اسلامی قرار دارد با اصطلاح مالکیت دولت اسلامی تعبیر نموده (قتصادنا/ ۴۳۵؛ فقه الصادق / ۱۰/۸) و از نوع دوم با عنوان مالکیت عمومی یاد کرده‌اند (اقتصادنا/۴۳۷ و ۴۳۸).

حال دیه‌ی مقتول فاقد ولی^۱ از موارد قسم دوم نیست تا امام جهت تصرف در آن در وسعت نبوده و در نتیجه حق گذشت از آن را نداشته باشد، بلکه از مصادیق قسم اول به حساب می‌آید، به همین دلیل امام در مورد آن اختیار کامل دارد و می‌تواند آن را اخذ کند یا از آن گذشت نماید.

شاهد دیگری که می‌تواند دیدگاه غیر مشهور را - مبنی بر این که دیه حق امام است و ایشان حق گذشت از آن را دارد - تقویت کند دو روایتی است که مضمون آن حکایت از این مطلب دارد که حضرت علی(ع) میراث بلاوارث را به اهل بلد (همشهریان) متوفی تسلیم کرد؛ در یکی از دو روایت مزبور از قول امام صادق(ع) آمده است: مردی در حالی که وارثی نداشت در زمان حضرت علی(ع) فوت کرد امیرالمؤمنین(ع) میراث وی را به همشهریان او تسلیم نمود (الاستبصار/۴/۱۹۶).^۱ شیخ طوسی دو روایت مزبور را مرسله و شاذ دانسته، و در نتیجه معتقد است که این روایات، قابل معارضه با روایاتی که میراث بلاوارث را حق امام می‌داند نمی‌باشد. لیکن در ادامه بر این باور است که در صورت پذیرش این روایات، حضرت علی(ع) از آن جهت میراث بلاوارث را به همشهریان میت تسلیم نمود که اموال مزبور حق امام است و ایشان هر گونه که بخواهد می‌تواند با آن رفتار کند (همان).

طبق توضیح شیخ طوسی، چه روایات مزبور شاذ باشند و چه قابل قبول، در هر صورت مال بلاوارث حق امام است، بدین سبب که اگر روایات یاد شده شاذ و قابل طرح باشند روایات معارض آن که دیه را حق امام می‌داند مورد قبول واقع می‌شوند و در صورت پذیرش آن دو روایت، توجیه عمل امام، توسط شیخ طوسی حکایت از آن دارد که میراث بلاوارث حق امام است، در نتیجه می‌تواند از دیه که جزء میراث بلا وارث تلقی می‌شود گذشت نماید.

مؤید دیگری که می‌تواند بر تقویت قول غیر مشهور مبنی بر جواز عفو بلاعوض دلالت کند اختلاف محتوای نفس روایاتی است که مشهور بر طبق آن به عدم جواز عفو بلاعوض حکم کرده‌اند، با این توضیح که روایات یاد شده از طرفی، چون جبران غرامت جنایت چنین شخصی بر عهده امام است دیه را حق امام تلقی می‌کند و از سوی دیگر، علت عدم جواز عفو را، استحقاق جمیع مسلمین از دیه می‌داند، اما به نظر می‌رسد روایاتی که دیه را حق امام می‌داند و اشاره‌ای به حق جمیع مسلمین نمی‌کند حکایت از این مطلب دارند که

۱- مات رجل علی عهد امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) لم یکن له وارث فدفع امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) میراثه الی همشاریجه {اهل بلده} (الاستبصار/۴/۱۹۶).

ذیل روایت ابی ولاد - مبنی بر این که دیه حق جمیع مسلمین بوده و امام حق عفو آن را ندارد، چون مطابق قول عامه است - از باب تقیه ذکر شده است. کلام شیخ حر عاملی نیز می‌تواند شاهدهی بر این مؤید باشد، چون ایشان در تفسیر «بیت‌المال مسلمین»، ضمن روایتی که میراث فاقد ولی را حق بیت‌المال می‌داند می‌گوید: «در این روایت یا بیت‌المال مسلمین بر بیت‌المال امام حمل می‌شود، چون ایشان متکفل احوال مسلمین است و یا حمل بر تقیه می‌گردد، چون تعبیر بیت‌المال مسلمین موافق عامه است و یا از آن جهت که امام، به هزینه کردن اموال خود به نیازمندان اذن داده است حمل بر تفضل امام می‌گردد»^۱ (وسائل الشیعه/۱۷/۵۵۰). بنابراین عدم قید بیت‌المال به «امام»، خواه از باب تقیه باشد همچنان که بحرالعلوم نیز این دیدگاه را دارد (بلغه الفقیه/۴/۲۱۳) و خواه حمل‌های دیگر پذیرفته شود امام بر اساس منصب امامت در دیه حق دارد و می‌تواند از آن گذشت نماید.

نتیجه

آن چه از پژوهش حاضر حاصل گردید این است که طبق دیدگاه مشهور و غیر مشهور، امام و یا حاکمی که در جایگاه ولی دم قرار می‌گیرد می‌تواند در قتل عمد به دیه مصالحه کند و در خصوص عفو از دیه، مشهور به استناد دو روایت ابی ولاد بر این باورند که عفو از دیه، از آن جهت که دیه حق جمیع مسلمین است و امام اجازه‌ی اسقاط حق آنان را ندارد جایز نمی‌باشد اما دیدگاه غیر مشهور، آن است که امام یا حاکم همچنان که در باب قصاص می‌تواند به دیه مصالحه کند حق عفو از دیه را نیز دارد، و ادله‌ی مورد استناد این نظر آن است که اولاً- امام، عاقله‌ی مقتول فاقد ولی است و مقتضای عاقله بودن، تحمل جنایات فرد از سوی عاقله است و در ازای تحمل این غرامت، میراث آن شخص از جمله دیه‌ی وی، به عاقله تعلق می‌گیرد پس وی حق عفو آن را دارد. ثانیاً- ماترک مقتول فاقد ولی، جزء انفال است و انفال نیز به امام تعلق دارد در نتیجه جزء بیت‌المال امام تلقی می‌شود، بنابراین می‌تواند آن را عفو نماید؛ اما با بررسی هر دو دیدگاه، به نظر می‌رسد دیدگاه غیر مشهور قابل تقویت است، چون روایات مورد استناد مشهور که دیه را حق جمیع مسلمین می‌داند با روایاتی که دیه را جزء انفال و در نتیجه حق امام به حساب می‌آورد تعارض دارد و از این

۱- اقول: هذا محمول علی ان المراد ببیت مال المسلمین، بیت مال الامام (ع) لانه متکفل باحوالهم او علی التقیه لموافقته للعامه او علی التفضل من الامام (علیه السلام) و الاذن فی اعطاء ماله للمحتاجین من المسلمین (وسائل الشیعه/۱۷/۵۵۰).

جهت که تمامی فقیهان بر اساس روایات اخیر حکم کرده و دیه را حق امام دانسته‌اند و از سوی دیگر عده‌ای از فقیهان، روایات دالّ بر اختصاص دیه به جمیع مسلمین را حمل بر تقیه نموده‌اند، روایات معارض با روایات مورد استناد مشهور ترجیح دارد.

منابع

- قرآن کریم، ترجمه‌ی مهدی الهی قمشه‌ای.
- ابن بابویه (شیخ صدوق)، محمد بن علی، **من لایحضره الفقیه**، ج ۴، چ ۲، قم، منشورات جامعه مدرسین فی حوزه العلمیه، ۱۴۰۴ق.
- _____، **علل الشرائع**، ج ۲، نجف، منشورات المکتبه الحیدریه، ۱۹۶۶م.
- _____، **المقنع**، بی‌جا، مؤسسه الامام الهادی (ع)، ۱۴۱۵ق.
- ابن براج، قاضی عبدالعزیز، **المهذب**، ج ۲، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۰۶ق.
- ابن زهره حلبی، سید حمزه بن علی، **غنیة النزوع الی علمی الاصول و الفروع**، ج ۱، قم، مؤسسه الامام الصادق (ع)، ۱۴۱۷ق.
- ابن فهد حلبی، احمد بن فهد، **المهذب البارع فی شرح المختصر النافع**، ج ۴، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۰۷ق.
- ابن نعمان (شیخ مفید)، محمد بن محمد، **المقنعه**، ج ۲، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۰ق.
- اردبیلی، مولی احمد، **مجمع الفائده و البرهان فی شرح ارشاد الاذهان**، ج ۱۴، چ ۱، قم، منشورات جماعه مدرسین فی حوزة العلمیه، بی‌تا.
- انصاری (شیخ انصاری)، مرتضی، **کتاب المکاسب**، ج ۶، چ ۱، بی‌جا، انتشارات دهقانی، ۱۳۷۶.
- بحر العلوم، محمد، **بلغه الفقیه**، ج ۴، چ ۴، تهران، منشورات مکتبه الصادق، ۱۴۰۳ق.
- بهوتی الحنبلی، شیخ منصور بن یونس، **کشف القناع**، ج ۵، چ ۱، بیروت، منشورات محمد علی بیضون، ۱۴۱۸ق.
- ترمذی، محمد بن عیسی، **سنن الترمذی**، ج ۲، چ ۲، بیروت، دار الفکر للطباعه و النشر و التوزیع، ۱۴۰۳ق.
- جعی عاملی (شهید ثانی)، زین الدین بن علی، **الروضه البهیة فی شرح اللمعه الدمشقیه**، ج ۱ و ۲، نجف، منشورات جامعه النجف، ۱۳۸۷ق.
- _____، **مسالك الأفهام الی تنقیح شرائع الاسلام**، ج ۳، ۴ و ۷، چ ۱، بی‌جا، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۴ق.
- حر عاملی، محمد بن حسن، **وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه**، ج ۶، ۹، ۱۷، ۱۹، چ ۵، بیروت، مؤسسه دار احیاء التراث العربی، بی‌تا.
- حلبی، ابوالصلاح، **الکافی فی الفقه**، اصفهان، مکتبه الامام امیر المومنین علی (ع) العامه، بی‌تا.

گسترة اختيارات حاكم اسلامى در جاىگاه وليّ دم _____ ١٠١

- حلى (ابن ادريس)، محمد بن منصور بن احمد، **السرائر الحاوى لتحرير الفتاوى**، ج ١ و ٣، ج ٢، قم، مؤسسه النشر الاسلامى، ١٤١٠ق.
- حلى (علامه)، حسن بن يوسف بن مطهر، **قواعد الاحكام فى معرفه الحلال و الحرام**، ج ٣، قم، مؤسسه النشر الاسلامى، ١٤١٨ق.
- _____، **تبصره المتعلمين فى احكام الدين**، ج ١، تهران، انتشارات فقيه، ١٣٦٨.
- _____، **ارشاد الاذهان**، ج ٢، ج ١، قم، مؤسسه النشر الاسلامى، ١٤١٠ق.
- _____، **تذکره الفقهاء**، ج ٩، ج ١، بی جا، المكتبه المرتضويه لحياء الأثار الجعفریه، بی تا.
- _____، **تحرير الاحكام الشرعيه على مذهب الاماميه**، ج ١ و ٢، ج ١، قم: مؤسسه الامام الصادق (ع)، ١٤١٠ق.
- _____، **مختلف الشيعه فى احكام الشريعه**، ج ٩، ج ١، قم، مؤسسه النشر الاسلامى، ١٤١٣ق.
- حلى (محقق)، جعفر بن حسن، **شرائع الاسلام فى مسائل الحلال و الحرام**، ج ٤، ج ٢، بی جا، بی تا.
- _____، **المختصر النافع فى فقه الاماميه**، ج ٢، تهران، قسم الدراسات الاسلاميه فى مؤسسه البعثه، ١٤١٠ق.
- حلى، يحيى بن سعيد، **الجامع للشرائع**، قم، مؤسسه سيد الشهداء، ١٤٠٥ق.
- خمينى (امام)، سيد روح الله، **تحرير الوسيله**، ج ٢، ج ٢، قم، دار الكتب العلميه، ١٣٩٠ق.
- خوئى، سيد ابوالقاسم، **مبانى تكمله المنهاج**، ج ٢، ج ٢، قم، بی تا، ١٣٩٦ق.
- روحانى، محمد صادق، **فقه الصادق**، ج ٢٦، ج ٢، قم، مؤسسه دار الكتاب، بی تا.
- سجستانى، ابى داوود بن اشعث، **سنن ابى داوود**، ج ١، ج ١، بی جا، دار الفكر للطباعه و النشر و التوزيع، ١٤١٠ق.
- سرخسى، شمس الدين، **المبسوط**، ج ١٠، بيروت، دار المعرفه للطباعه و النشر الاسلامى، بی تا.
- سار ديلمى، ابويعلی حمزه، **المراسم العلويه فى الاحكام النبويه**، قم، المعاونه الثقافيه للمجمع العالمى لاهل البيت (ع)، ١٤١٤ق.
- صدر، سيد محمد باقر، **اقتصادنا**، ج ٢، قم، مؤسسه بوستان كتاب، ١٤٢٥ق.
- طباطبائى، سيد على، **رياض المسائل فى بيان الاحكام بالدلائل**، ج ١٤، ج ١، قم، مؤسسه النشر الاسلامى، ١٤١٩ق.
- طوسى (شيخ الطائفه)، محمد بن حسن، **الخلافا**، ج ٤ و ٥، ج ٢، قم، مؤسسه النشر الاسلامى، ١٤٠٧ق.
- _____، **المبسوط فى فقه الاماميه**، ج ٧، تهران، المكتبه المرتضويه لحياء أثار الجعفریه، ١٣٨٧ق.
- _____، **النهايه فى مجرد الفقه و الفتاوى**، قم، انتشارات قدس محمدى، بی تا.
- _____، **الاقتصاد الهادى الى طريق الرشاد**، تهران، منشورات مكتبه جامع چهل ستون، ١٤٠٠ق.

۱۰۲ _____ مطالعات فقه و حقوق اسلامی - سال ۵ - شماره ۸ - بهار و تابستان ۹۲

- _____ **الاستبصار**، ج ۴، ج ۴، تهران، دار الکتب الاسلامیه، بی تا.
- مکی عاملی (شهید اول)، محمد بن جمال الدین، **الدروس الشرعیه فی فقه الامامیه**، ج ۱ و ۲، ج ۱، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، بی تا.
- _____ **اللمعه دمشقیه**، ج ۱، قم، منشورات دار الفکر، ۱۴۱۱ق.
- فاضل هندی، بهاء الدین محمد بن حسن، **کشف اللثام عن قواعد الاحکام**، ج ۹ و ۱۱، ج ۱، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۰ق.
- قزوینی، محمد بن یزید، **سنن ابن ماجه**، ج ۲، بی جا، دار الفکر للطباعه و النشر و التوزیع، بی تا.
- قربانی، فرج الله، قانون اساسی، ج ۷، تهران، انتشارات دانشور، بی تا.
- قمی سبزواری، شیخ علی بن محمد، **جامع الخلاف و الوفاق بین الامامیه و بین ائمه الحجاز و العراق**، ج ۱، قم، انتشارات زمینه سازان ظهور امام عصر (عج)، بی تا.
- کاشانی، ابوبکر بن مسعود، **بدائع الصنائع فی ترتیب الشرائع**، ج ۷، ج ۱، پاکستان، مکتبه الحبیبه، ۱۴۰۹ق.
- کرکی، علی بن حسین، **رسائل**، ج ۱، ج ۱، قم، مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی، ۱۴۰۹ق.
- _____ **الخراجیات**، ج ۱، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۳ق.
- کلینی رازی، محمد بن یعقوب، **الاصول من الکافی**، ج ۷، ج ۲، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۶۲.
- مالک ابن انس، ابی عبدالله، **المدونه الکبری**، ج ۶، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
- نجفی، محمد حسن، **جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام**، ج ۳۹ و ۴۳، ج ۲، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۶۲ق.
- نراقی، مولی احمد، **مستند الشیعہ**، ج ۱۹، ج ۱، قم، مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، ۱۴۱۵ق.
- نووی، یحیی بن شرف، **المجموع، شرح المذهب**، ج ۱۸، بی جا، دار الفکر، بی تا.